



## چکیده

سوسیالیسم و سرمایه‌داری و بطور کلی از میان رفتن حالت جنگ سرد، بحرانهای نظام سرمایه‌داری روبه تشدید می‌گذارد. پل سونیزی نتیجه می‌گیرد، آمریکا قادر نخواهد بود، موقعیت جهانی خود را حفظ کند و در مقابل بحرانهای موجود، مقاومت نماید.

نویسنده در این مقاله، ابتدا به عناصر نظم جهانی - قبل از فروپاشی شوروی - می‌پردازد و سپس اوضاعی را که در پی از میان رفتن سوسیالیسم در مناسبات جهانی به وجود آمده تحلیل می‌کند. تأکید نویسنده بر این نکته است که با از میان رفتن رقابت میان

نویسنده: پل. م. سونیزی

مترجم: بهروز گرانپایه

مأخذ: مانتلی ریویو، ژوئن ۱۹۹۱

## آیا در نظم نوین جهانی چیز تازه‌ای وجود دارد؟

تحولات اصلی که وضعیت موجود را مشخص می‌کنند عبارتند از:

نخست، بلوک شرق به آسانی تجزیه شد در حالی که موقعیت بخشهای تشکیل دهنده آن هنوز آشفته و غیرقابل پیش‌بینی است. برخی به سوی بلوک امپریالیست و عده‌ای دیگر به طرف جهان سوم گرایش پیدا کرده‌اند. در اتحاد شوروی، بخشهای عمده و پراکنده‌ای از مردم به سرمایه‌داری گرایش دارند، اما شرایط عینی برای بازسازی جامعه در جهت سرمایه‌داری مناسب نیست. زمان زیادی

باید بگذرد تا دریابیم که چه نوع جامعه‌ای در حال پدیدار شدن است و چه نقشی را در سطح جهانی برعهده خواهد گرفت.

دوم، در بلوک امپریالیسم، جنگ سرد که چهاردهه آنها را آشکارا در کنار هم نگه داشته بود، اینک قدرت خود را از دست داده است. در این میان، چه در گذشته و به احتمال زیاد در آینده، هیچ چیز مانند تجزیه بلوک شرق، مؤثر نبوده است:

تضادها به خاموشی گرایید و به کنترل ابرقدرتها در آمد. از زمانی که ایالات متحده کوشید تا کشورهای جهان سوم را در محدوده تسلط و نفوذ خودش بکشد، اتحاد شوروی نیز مراقبت و حمایت از شورشهای جهان سوم را به عنوان تاکتیکی در مبارزه با ابرقدرت مخالف قرار داد. البته نتیجه این امر، مجموعه‌ای از جنگهای مستمر پنهان و آشکار بود که در چین و پیش از خاتمه جنگ جهانی دوم شروع شد و هنوز، امیدی به پایان یافتن آن، وجود ندارد.

تصور می‌کنم آن شرایط باید نظم جهانی از نیروهای مختلف، نامیده شده باشد. حداقل، در بین قدرتهای اصلی که در جنگ جهانی دوم، مشارکت فعال داشتند، یک نوع تعادل ناخوشایند وجود داشت و این وضع در نیمه آرام‌تر قرن نیز ادامه یافت.

با فروپاشی بلوک شرق و کناره‌گیری شوروی از نقش ابرقدرتی، همه چیز تغییر کرد. برخی از

ادعای اغواکننده‌ای می‌گویند در نظم نوین جهانی، هیچ چیز تازه‌ای وجود ندارد. حتی، نظم جهانی جدیدی مطرح نیست. و اساساً نظم جهانی وجود ندارد.

به عبارت دیگر، از زمان فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد، این احساس به وجود آمده که باید از بی‌نظمی جدید جهانی سخن گفت. قبل از این شرایط، در تصویری کاملاً کلی، جهان به گونه‌ی زیر تقسیم‌بندی شده بود، دو ابر قدرت در رأس دو بلوک. بلوک امپریالیستها و بلوک اتحاد جماهیر شوروی، به علاوه جهان سوم. در گذشته و هنوز، اساساً جهان سوم، تحت نفوذ و وابسته به بلوک امپریالیست قرار داشت. اما از جنگ جهانی دوم به بعد، حالتی از شورش و تمرد در این کشورها به وجود آمده است.

تضاد و تناقض همیشه بین دو بلوک وجود داشت، اما در طول دوره تشنج‌زدایی و به بن‌بست رسیدن مذاکرات محدود کردن سلاحهای هسته‌ای،

ندارد و هیچ نشانه‌ای از تفکری جدی درباره این مسئله ارائه نداده است. جنبه منفی دیگر قضیه، این است که قید و بندهای جنگ سرد بر قدرتهای رقیب امپریالیست، سست شده است، و همانطور که آلمان و ژاپن به نسبت قدرتمندتر شده‌اند، موقعیت ایالات متحده در رأس مجموعه سرمایه‌داری به نحو فزاینده‌ای با تهدید مواجه می‌شود.

### چگونه باید با این تهدید روبه‌رو شد؟

به اعتقاد من، این دو واقعه - نیاز به جایگزینی برای جنگ سرد و ظهور رقبای امپریالیست - توسط طبقه حاکم صرفاً به عنوان واکنش شدید اجتناب ناپذیری قابل درک است. از این نقطه نظر، بدترین چیزی که می‌تواند روی دهد، پیدایش دوره‌ای صلح آمیز است که دولت‌ها در آن صرفاً به رقابت محض اقتصادی خواهند پرداخت. رهبران طبقه حاکم، برای مواجهه با این کابوس رقابت صلح آمیز، هیچ طرحی ندارد.

و آنگاه، صدام حسین از آسمان رسید - موهبتی، از جانب پروردگار!

جنگ خلیج (فارس) شاید پاسخ کاملی نبود، اما نا آنجایی که از جهائی ناقص می‌توان انتظار داشت پاسخی کامل بود. و این جنگ به هر حال یک امتیاز دیگر هم داشت. حقیقتاً، جهان سوم با خاتمه جنگ سرد کاملاً ساکت شده است، اما چه کسی می‌داند که این سکوت تا چه وقت ادامه خواهد یافت؟

با این حال، چه چیز می‌تواند بهتر از ترمیم تصویر مبهم از غولی با پاهای گلی باشد که از جنگ ویتنام به ایالات متحده به ارث رسید؟ و بدین منظور آیا چیزی مؤثرتر از بمباران کشوری جهان سومی که آن را به دوره قبل از صنعتی شدن برمی‌گرداند، وجود دارد؟

به نظر می‌رسد که جنگ خلیج (فارس) این همه را در برداشت. این جنگ، رویای بوش را از نظم نوین جهانی که در آن ایالات متحده یک بار دیگر، برتر از متحدین و همچنین دشمنانش خواهد بود، تحقق بخشد.

اما مشکل عمده این است که این دقیقاً یک رویا بود. و اینک، یک ماه بعد از آنکه جنگ پایان یافته است، واقعیت دوباره آشکار می‌شود. ما به تدریج در می‌یابیم واقعیتی که در جبهه داخلی و بین‌المللی با آن مواجهیم، به مراتب بدتر از واقعیت کمتر از یک سال قبل است.

همانطور که آلمان و ژاپن به نسبت قدرتمند شده‌اند، موقعیت ایالات متحده در رأس مجموعه سرمایه‌داری به نحو فزاینده‌ای با تهدید مواجه می‌شود.

جهان به تدریج درمی‌یابد که آمریکا در جبهه داخلی و بین‌المللی نسبت به قبل از جنگ خلیج فارس، به مراتب وضع بدتری دارد.



عادی دوره جنگ سرد، قابل مقایسه خواهد بود. این نومیدی شدید، وضعیت جهان در سال ۱۹۹۱ میلادی است. الزامات ایالات متحده در این میان چیست؟

در آغاز باید دریابیم که از نقطه نظر طبقه حاکم ایالات متحده - که من آنها را، صاحبان سرمایه، نمایندگان و کارگذاران سرمایه‌داری آمریکا می‌دانم - در خصوص شرایط موجود هر دو تلقی خوشایند و ناخوشایند وجود دارد. از جنبه مثبت، پیروزی جنگ سرد بر اتحاد شوروی است که از سال ۱۹۱۷ تا کنون هدف محوری سیاست ایالات متحده بوده است. اما این امر، جنبه منفی هم دارد. همان‌طور که در طول سالها، در مانتلی ریویو (Monthly Review) بحث شده است، کامیابی نسبی سرمایه‌داری ایالات متحده، از زمان رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ تا کنون بدو به جنگ جهانی دوم و سپس به جنگ سرد بستگی داشته است.

با خاتمه جنگ سرد، کشور با خطر بازگشت به بحران دهه ۱۹۳۰ روبه‌رو بوده است. سؤالی که به طور جدی مطرح شده، این است که پس از جنگ سرد، چه روی خواهد داد؟ طبقه حاکم ایالات متحده هیچ کلیدی در دست

همه اعضای تشکیل دهنده این بلوک، در نگهداری نظام امپریالیستی، سهم و علاقه اساسی داشته‌اند. اما به دنبال پیشرفتهای صنعتی و مالی آلمان و ژاپن نسبت به ایالات متحده، مدت زمانی است که قدرت این بلوک نیز، تغییر کرده است. نظم و مناسبات دوره جنگ سرد، به وضوح قدیمی و منسوخ شده است، کشاکش برای تعریف دوباره رابطه مابین سه قدرت برتر امپریالیست در حال گسترش است و توجه به آن از ارزش و اهمیت زیادی برخوردار خواهد بود.

سوم، شرایط در بیشتر کشورهای جهان سوم، حداقل در دهه گذشته، روبه دگرگونی گذاشته است، گرچه ادعاهای اغواکننده‌ای از ثبات سخن می‌گویند، اما این وضع، کمتر به بهبودی انجامیده است، قاطعانه باید مقاومت کرد. اما حذف اتحاد شوروی به عنوان نیروی حامی مبارزات ضد امپریالیستی، آرزوهای جهان سوم را بریاد داده است. به نظر می‌رسد که حداقل در حال حاضر و شاید برای آینده‌ای نه چندان دور و حداقل برای مدتی جریان شورش در کشورهای جهان سوم، کاملاً فروکش خواهد کرد، به نحوی که با وضعیت